

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۳، پایب ۱۳۳، پایب ۱۳۹۸ / صفحات ۱۸۵-۱۵۷

تأثیر ناپایداری سیاسی بر مفاسد اجتماعی قاضیان ایران در قرن هشتم قمری براساس متون منظوم^۱

محسن لطف آبادی^۲

اللهیار خلعتبری^۳

عطاءالله حسنی^۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۰۴

چکیده

قاضیان از موقعیت مهمی در نظام قضایی و اداری ایران در قرن هشتم قمری برخوردار بودند. آنان زیر نظر قاضی القضاة و کارگزاران سیاسی به فعالیت می‌پرداختند. وظیفه آنها رسیدگی به دعاوی و مشکلات قضایی مردم بود. در این قرن، ایران برخلاف گذشته تمرکز و یکپارچگی سیاسی نداشت و گرفتار بی‌ثباتی شده بود. جدال همیشگی سلسله‌های محلی با یکدیگر، باعث گسترش ناامنی شده بود. شریان‌های اقتصادی از کار افتاده و ناهنجاری‌های اخلاقی و اجتماعی افزایش یافته بود. در این پژوهش، براساس منابع منظوم و با روش تبیین علی تلاش شده است به این مسئله پرداخته شود که ناپایداری سیاسی چه تأثیری بر مفاسد اجتماعی قاضیان ایران در قرن هشتم قمری داشته است؟ نتایج پژوهش حاکی از آن است که ناامنی نقطه عزیمت بسیاری از تحولات ایران در این قرن بوده و موجب چندگانگی و تضاد اجتماعی، واپس‌گرایی و گسترش انحرافات اخلاقی قاضیان شده بود. با توجه به نابسامانی سیاسی، مفاسد اجتماعی قضاة بیشتر شد و باعث شده بود تا گروهی از قاضیان بی‌دانش، رشوه‌خوار، ریاکار و بی‌اخلاق روی کار آیند.

واژه‌های کلیدی: ناپایداری سیاسی، ایران، قرن هشتم هجری، قاضیان، منابع منظوم

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2019.19949.1625

۲. دکترای تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی، (نویسنده مسئول)، mohsenlotfabadi@yahoo.com

۳. استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی، allahyarkhalatbari@gmail.com

۴. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی، a-hasani5@sbu.ac.ir

مقدمه

از لحاظ ثبات و بی‌ثباتی سیاسی در تاریخ ایران، دورهٔ میانه اهمیت خاصی دارد. در برخی از برهه‌های این دوره، ثبات و در برخی برهه‌ها بی‌ثباتی حاکم بوده است. ورود اقوام بدوی، زمینه‌های شکل‌گیری بی‌ثباتی سیاسی در این سرزمین را فراهم کرد. قرن هشتم یکی از سده‌های بی‌ثبات تاریخ میانهٔ ایران است. در این قرن اضمحلال حکومت ایلخانی، شکل‌گیری دورهٔ فترت و برآمدن تیمور گورکانی به وقوع پیوست. در بیشتر سال‌های قرن هشتم، سلسلهٔ متمرکز و قدرتمندی بر ایران حکومت نکرد، بلکه در بخش‌های مختلف آن، حکومت‌های کوچک محلی برقرار بودند و هر یک داعیهٔ استقلال داشتند. در این دوران، با تقسیم شدن ایران به تکه‌های مختلف، جابه‌جایی‌های متعدد قدرت رخ داد و به لحاظ سیاسی، جامعهٔ ایران در وضع دیگری نسبت به گذشته قرار گرفت. بر این اساس، مسئله‌ای که چشمگیر به نظر می‌آید، بی‌ثباتی است و مسائل دیگر تحت تأثیر آن قرار گرفته بود:

گر به عیب انقلاب روزگار بی‌ثبات می‌کشد ابن‌یمین از آشنایی سرزنش
گر که باور می‌ندارد بی‌ثباتی جهان از برای او به آئین مثل گویند غش

(فریومدی، [بی‌تا]: ۴۴۳)

از سوی دیگر، تحت تأثیر این وضعیت، الگوهای اخلاقی و اجتماعی در میان ایرانیان دستخوش تغییر شد؛ زیرا اخلاق و هنجارها رابطهٔ تنگاتنگی با اوضاع سیاسی جامعه دارند و در این دوره‌ها، حالات روحی مردم نامساعد می‌شود و ارزش‌های والای اخلاقی رو به افول می‌رود. به دیگر سخن، در این دوره، اخلاق و رفتار اجتماعی ایرانیان از حالت بهنجاری خارج شد و رو به نابهنجاری گذاشت و ارزش‌های متعالی اخلاقی وجود نداشت. زوال جامعهٔ ایران در این عصر را نیز می‌توان در این عامل (انحطاط اخلاق) دید؛ زیرا با زوال اخلاقیات، جامعه از درون تهی می‌شود و به تدریج رو به افول می‌رود. البته همان‌طور که گفته شد، مرکز ثقل این بحران، بهم‌ریختگی نظم مستقر سیاسی بوده است.

مسئله پژوهش حاضر، فسادهای اجتماعی در میان قشر قضات جامعهٔ ایران در قرن هشتم قمری است. مؤلفان این پژوهش درصدد بررسی این مسئله می‌باشند که چه رابطه‌ای بین ناپایداری سیاسی و گسترش فسادهای اجتماعی در میان قاضیان ایران در قرن هشتم وجود داشته است؟ فرضیهٔ پژوهش آن است که بین دو شرایط، رابطهٔ همبستگی وجود دارد؛ چنان‌که با افزایش بی‌ثباتی سیاسی، بر میزان مفاسد اجتماعی قاضیان افزوده شده است. با وجود این، باید یادآور شد که نگارندگان این امر را به همهٔ قاضیان تعمیم نمی‌دهند، بلکه بر این باورند که در شرایط ناپایداری سیاسی، مفاسد آنها افزایش یافته است.

با بررسی موتورهای جست‌وجو، تاکنون نگارندگان این پژوهش به مقاله، پایان‌نامه یا کتابی درباره این موضوع در قرن هشتم برخورد نکرده‌اند. تنها برخی تحقیقات مرتبط با قرن هشتم، به موضوع از هم‌گسیختگی سیاسی در این دوره پرداخته‌اند. این مقاله از آن جهت که رابطه ناپایداری سیاسی و مفاسد اجتماعی قاضیان را براساس منابع منظوم مورد بررسی قرار داده، شایان توجه است. با توجه به اینکه شعر ناب، زبان گویای جامعه و محصول آن است و همانند یک آینه وضعیت سیاسی و اجتماعی را بازتاب می‌دهد، در این مقاله نیز بر آن تکیه شده و به فراخور بحث از منابع تاریخی نیز استفاده شده است.

روش این مقاله روش «تبیین علی» است که در آن به تعیین و تأثر و همبستگی میان دو پدیده پرداخته شده است. در بررسی موضوع حاضر با روش تبیین علی، هر سه بخش آن مد نظر بوده است. نخست، عاملی به نام «ناپایداری سیاسی» به عنوان متغیر مستقل که نقش فاعلی را ایفا می‌کند؛ دوم آنکه یک وضعیت نابهنجار اجتماعی، یعنی «مفاسد قاضیان» به عنوان متغیر وابسته و پی‌رفت عمل می‌کند. سوم، مکانیزم علی است که به آن «سازوکارهای تاریخی» اطلاق می‌شود که پدیده (فاعل) از طریق آن سازوکارها عمل می‌کند و وضعیت نابهنجار اجتماعی (مفاسد قاضیان) را به وجود می‌آورد.

نگرش به مفاسد اجتماعی نیز به صورت سیستمی است؛ بدین ترتیب که یک بخش از عملکرد سیستم در ارتباط با شرایط ناپایدار سیاسی بررسی می‌شود. با توجه به اینکه قاضیان نسبت به گروه‌های دیگر (زاهدان، صوفیان، واعظان، فقها و غیره) نقش مستقیمی در زندگی اجتماعی ایفا می‌کرده‌اند، کارکرد آنها در مقاله حاضر مد نظر قرار گرفته است.

۱. ناپایداری سیاسی در قرن هشتم

قرن هشتم، قرن ناپایداری سیاسی و استمرار ذهنیت مغولی بر بدنه سیاسی ایران است. ابتدای این قرن، مصادف با اضمحلال حکومت ایلخانی و سپس سربرآوردن حکومت‌های محلی با قلمرو جغرافیایی کوچک است. بعد از مرگ ابوسعید ایلخانی در سال ۷۳۶، دیگر حکومت یکپارچه‌ای بر ایران حکومت نمی‌کرد و در چهار گوشه آن، حکومت‌های محلی استقرار داشتند که در حال منازعه با یکدیگر بودند. «آل کرت» در هرات، «جانی قربانیان» در مشهد و طوس، «سربداران» در سبزوار، «طغاتی‌موریان» در گرگان، «آل باوند» در مازندران، «کیاییان» در گیلان، «چوپانیان» در آذربایجان، «آل جلایر» در بغداد، «آل مظفر» در یزد و کرمان، «آل اینجو» و ملوک شبانکاره در فارس، اتابکان لر در لرستان و خوزستان، حکام لار و ملوک هرمز در جنوب ایران، مهم‌ترین حکومت‌های محلی در قرن هشتم بودند.

شرایط ناپایدار سیاسی قرن هشتم، شاعران را در مناطق مختلف ایران به واکنش واداشت. آنها دیدی عمیق نسبت به معضلات پیرامون جامعه داشته و هر یک به شکل خاصی آن را بیان کرده‌اند (ن.ک. حسنی، ۱۳۹۴: ۹-۱۲۵). آنها برخی از شاخصه‌های ناپایداری سیاسی نظیر خشونت گسترده، ناامنی، خرابی سکونتگاه‌های انسانی و تنگدستی مردم را بازگو کرده‌اند.

۱-۱. ناامنی و غارت

جنگ‌های مکرر حاکمان محلی در قرن هشتم ناامنی، غارت و خرابی را به دنبال داشت. از آنجا که حکومت‌ها و حکام این دوران، از لحاظ قدرت سیاسی و نظامی به هم نزدیک بودند و هیچ یک بر دیگری برتری مطلق نداشتند، تعداد جنگ‌ها و دامنه زمانی آنها بیشتر می‌شد. تفاوت بارزی که جنگ‌های این قرن با دوران ثبات سیاسی داشت، این بود که جنگ‌های دوران ثبات سیاسی به‌طور عمده جنگ‌های خارجی بودند و نیروهای داخلی جز زمان انقراض یک حکومت و یا ضعف پادشاه، کمتر با یکدیگر درگیر می‌شدند، اما بیشتر جنگ‌های قرن هشتم جنگ‌های داخلی بودند که موجب حاکم شدن ناامنی در جامعه می‌شد و توده مردم بسیار متضرر می‌شدند. این جنگ‌ها همه افراد و ابعاد جامعه را با خود درگیر می‌کرد و آنها را از روال عادی زندگی باز می‌داشت؛ به همین دلیل متون از «انهدام و خرابی ممالک ایران‌زمین» در این قرن سخن گفته‌اند (ن.ک. آیتی، ۱۳۴۸: ۳۶۰).

سیف فرغانی (متوفای ۷۴۹ق) که در نیمه دوم عمر خود در آذربایجان و آسیای صغیر سکونت داشت (صفا، ۱۳۶۹: ۳/۶۲۳-۶۲۸)، از ناامنی‌های رایج در محیط خود بسیار انتقاد کرده است. او علت ناامنی‌ها را حرص سیری‌ناپذیر حاکمان دانسته است که همچون «سگانی درنده» به خانه‌های مردم وارد می‌شدند و «سراسر ملک» را به «ویرانی» انداخته بودند. به زعم او، ناامنی به حدی بر جامعه حاکم بود که اگر روزی امنیت برقرار می‌شد، باز هم ترس بر دل‌های مردم غالب بود:

امن ازین خاک چنان رفته که گر یابد باز	خوف آنست که از آب بترسد ماهی
خانه‌ها لانه روباه شد از ویرانی	شهرها خانه شطرنج شد از بی‌شاهی
حاکمان در دم از او قبیج و تمغا خواهند	عنکبوت ار بنهد کارگه جولاهی

(فرغانی، ۱۳۶۴: ۱۷۳، ۲۱۸-۲۱۹)

همام تبریزی (متوفای ۷۱۴ق) شاعر هم‌عصر سیف در آذربایجان، ضمن انتقاد از دستاوردهای کارگزاران سیاسی، معتقد بود کسی که از این شرایط نابسامان امان یابد، «فضل کردگار» بر او سایه افکنده است و آرزو می‌کرد تبریز بیش از این آسیب نبیند (تبریزی، ۱۳۵۱: ۱۸۲، ۲۵۴). خواجه‌ی کرمانی که چند سال بعد از مرگ همام به آنجا مسافرت کرده است،

تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۱۶۱

تبریز را «تب‌خیز» خوانده و با استفاده مکرر از واژه «الحذر»، درباره سفر و سکونت در آنجا هشدار داده بود. دیگر شهرهای نواحی غربی، نظیر سلطانیه و نهاوند نیز در اشعار خواجه شرایط مساعدی ندارند (خواجوی کرمانی، ۱۳۶۹: ۴۲۵، ۴۳۳، ۵۸۸).

سلمان ساوجی (متوفای ۷۷۸ق) نیز از ناامنی و ویرانی سکونتگاه‌های محیط اطراف خود سخن گفته است. او از ساوه با عنوان «خرآب‌آباد» و «وحشت‌آباد» یاد کرده که امواج «طوفان بلا» آن را درنوردیده است و باید از آن فرار کرد. به گفته او، در این شهر از سرای خانمان هرچه نقدینه نهان بود، برده شد. علاوه بر این، سلمان که در آذربایجان و عراق در دربار آل جلایر حضور داشته، به وضعیت نابسامان این نواحی اشاره کرده و از فقدان امنیت سیاسی و اجتماعی در جامعه شکایت کرده است:

در عراق آنچه من از ظلم و تعدی دیدم	شرم دارم به‌زبان بعضی از آنها آورد
گریه بیوه زن و اشک یتیمان عراق	ای بسا آب که در دیده خارا آورد
یارب نیم‌شب و آه سحرگاه ضعیف	ای بسا رخنه که در گنبد اعلا آورد

(ساوجی، ۱۳۷۱: ۱۸۵)

سلمان علت ویرانی‌ها را عملکرد کارگزاران حکومت جلایری و خودسری‌های آنان می‌دانست و به حکام هشدار می‌داد که مراقب اعمال آنها باشند و در صورت لزوم آنها را به قتل برسانند:

پادشاهها هیچ با اصحاب دیوان گفته‌ای	اینک هر سالی زنو ملک تو را وارون کنند
سال پارین چون زیادت گشت بر پیرار سال	سال امسالینه را بر پار هم افزون کنند
از عنوان ممالک گردن فخرک بزن	تا خلائق خرمنی از خون آن ملعون کنند

(ساوجی، ۱۳۸۹: ۱۰۳-۱۰۴، ۱۱۲، ۳۳۷)

جلال عضد یزدی (شاعر نیمه اول قرن هشتم) یکی از شعرای ناشناخته این قرن است. او در زمان سکونت خود در یزد، اصفهان، شیراز و کرمان (سمرقندی، ۱۳۱۸: ۲۹۴-۲۹۶) جنگ‌ها و منازعات بی‌پایان حکومت‌های آل مظفر، آل اینجو و غیره با یکدیگر را دیده و از خرابی هر یک از این شهرها سخن گفته است. برای مثال، اصفهان را «غم‌آباد» و «مصیبت‌خانه» خوانده و کرمان را شهری دانسته که در گذشته بهشت روی زمین بوده، اما در زمان او رو به خرابی گذاشته است:

بهشت روی زمین بود خطه کرمان	بهشت چون ارم آراسته به ذات عماد
ستون اسلام از پا فتاد و اسفا!	که سر نهد به‌خرابی برای کون و فساد
عراق و پارس به‌هم بزدی، بکردی خرد	«بیا که نوبت بغداد و تبریز است»

(عضد، ۱۳۸۹: ۲۹-۳۰، ۱۹۲، ۱۹۳)

تصویری که خواجه‌ی کرمانی (متوفای ۷۵۲ق) از شهرهای کرمان ارائه کرده، تصویر شهرهای ویران است. برای مثال، کرمان و سیرجان را با عنوان «منزل ویران» توصیف کرده و کسی را خوشبخت دانسته که از این مکان‌ها برود:

خواجه این منزل ویران نه به اندازه‌ی توست از اقالیم جهان خطه‌ی کرمان کم گیر
سفر گزیدی و آگه نبود ای خواجه که سیر جان شود آنکو به سیرجان آید
(خواجه‌ی کرمانی، ۱۳۶۹: ۳۱۲، ۴۴۱)

دیوان ابن‌یمین (متوفای ۷۶۹ق) به‌ویژه «قطعات» او را مضامین انتقادی نسبت به کارگزاران سیاسی و اقدار مختلف مردم پر کرده است. هم، زمان و هم، مکان ابن‌یمین پر از جنگ‌ها و آشوب‌های سیاسی-اجتماعی بوده است. او در سبزووار، یعنی خاستگاه سربداران زندگی می‌کرده و اوج زندگی او، با زوال حکومت ایلخانی و شکل‌گیری ملوک‌الطوایفی در ایران مصادف بوده است (هدایت، [بی‌تا]: ۶/۴؛ صفا، ۱۳۶۹: ۹۲۶/۳-۹۲۸). در زمان او، کارکرد حکومت‌ها نه تنها گره‌گشای مشکلات عامه نبود، بلکه هر زمان ممکن بود هستی آنان را به باد دهد؛ به همین دلیل روزگار خود را «روزگار رنود و اوباش» نام‌گذاری کرده و بی‌ثباتی حاکم بر جامعه را ناشی از جنگ‌های مداوم و غارتگری‌های آنها دانسته است:

ظالمی را خانه غارت کرد روزی کافری خلق را دیدم که مالش را به غارت می‌برند
گفتم ای ظالم چه حال افتاده است اکنون ترا گفتم از آنج غارت آوردم به غارت می‌برند
(فریومدی، [بی‌تا]: ۳۹۰، ۳۴۲)

۲-۱. خشونت گسترده

یکی دیگر از شاخصه‌های ناپایداری سیاسی در قرن هشتم براساس متون شعری، خشونت گسترده است. خشونت و قتل‌عام‌های زیادی در مناطق مختلف ایران در این قرن گزارش شده است. این خشونت‌ها ادامه‌ی استمرار حضور ذهنیت مغولی و کم‌رنگ شدن مدنیت در ایران بود: «جمعی قزوینیان به جنگ ملاحظه رفته بودند. در بازگشتن هر یک سر ملحدی بر چوب کرده می‌آوردند. یکی پای بر چوب می‌آورد. پرسیدند که این را که کشت: گفت من. گفتند چرا سرش نیاوردی. گفت من تا برسیدم سرش برده بودند» (زاکانی، [بی‌تا]: ۲۷۰).

حاکمان این زمان که در یک دوران پرهرج و مرج حاکمیت داشتند و رقبای متعددی را جلوی چشم خود داشتند، تلاش می‌کردند با اعمال بی‌رحمانه، ترس را در دل حریف بیفکنند و به لحاظ روانی آنها را تضعیف کنند؛ به همین دلیل حکومت و شهری که در جنگ شکست می‌خورد، در معرض کشتار طرف پیروز قرار می‌گرفت (ن.ک. حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۲۲۷/۱، ۳۴۲؛

تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۱۶۳

شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۳۴۶-۳۴۷). عبدالرزاق سمرقندی هنگام توصیف وقایع سیاسی نیمه قرن هشتم شعری آورد که بازگوکننده اوضاع خشونت‌بار آن زمان است:

کشتی تو و کشتند ترا و آنکه ترا کشت هم کشته شد از گردش ایام سرانجام
(سمرقندی، ۱۳۷۲: ۳۰۴/۱، ۳۲۷)

در میان شاعران، سیف فرغانی تندتر از دیگران خشونت حاکم بر جامعه را مورد انتقاد قرار داده است. او در یکی از قصاید خود، کارگزاران سیاسی را مخاطب قرار داده و آنها را به «سگان و دیوانی» تشبیه کرده است که به جان مردم افتادند و نشانی از صفات انسانی ندارند. براساس اشعار وی، در زمانه او خون افراد «بسان آب روان بوده» و آنچه از این دوران به ارث مانده، ظلم و تعدی است و از اینکه در چنین جامعه‌ای زندگی می‌کرد، آزرده‌خاطر بوده است؛ به همین دلیل «ران ظلم» را فربه‌تر از «ساق عدل» می‌دیده است:

در عجبم تا خود آن زمان چه زمان بود کآمدن من به سوی ملک جهان بود
بر سر خاکی که پایگاه من و تست خون عزیزان بسان آب روان بود
ظلم بهر خانه لانه کرده چو خطاف عدل چو عنقا ز چشم خلق نمان بود
(فرغانی، ۱۳۶۴: ۱۴۴، ۱۹۸)

خواجه‌ی کرمانی حکام زمان خود را به «دیو» و «خوک» تشبیه کرده که در پی آزار خلق‌اند. وی به خون‌ریزی و قساوت آنان اشاره کرده و «تیغ» آنها را مایه «آتش بیداد» در جامعه دانسته است که موجب می‌شد از زمانه «زخم مار» نصیب همه شود (خواجه‌ی کرمانی، ۱۳۶۹: ۲۲-۲۳، ۱۵۵). دیگر شعرای هم‌عصر خواجه‌ی نیز از عملکرد سران سیاسی انتقاد کرده‌اند:

خدایا جنایت ز حد برده‌ایم به بی‌شرمی آب خرد برده‌ایم
(بخارایی، ۱۳۵۳: ۴۰۸)

با حاکم بودن چنین وضعیتی، عبید زاکانی (متوفای ۷۷۲ق) با مخاطب قرار دادن شخصیت‌های خشن سیاسی گذشته، نظیر ضحاک، حجاج و چنگیز به عملکرد حکام وقت حمله کرده و به کنایه گفته است حکومت این حاکمان تا زمانی که ظلم می‌کردند، در ترقی بود و از آن سو، پادشاهی چون انوشیروان «از رکاکت رأی و تدبیر وزرای ناقص عقل، شیوه عدل اختیار کرد، در اندک زمانی کنگره‌های ایوانش بیفتاد!!» (زاکانی، ۱۳۷۴: ۱۲۹-۱۳۷).

عمادالدین فقیه کرمانی (متوفای ۷۷۳ق) شاعر خانقاه‌دار قرن هشتم است که به اوضاع ملتهد سیاسی شهرها، از جمله زادگاه خویش کرمان و خشونت حاکم بر آن اشاره کرده است. او کرمان را «ورطه خونخوار»، «مقر بلا» و «بیت‌الحزن» خوانده است که ظلم بر ساکنان آن

می‌رود (فقیه کرمانی، ۱۳۴۸: ۳۶، ۱۱۳، ۱۴۷، ۳۹۳). او در *طریقت‌نامه* برای فرار از رنج‌های جامعه، افراد را به زهد و ترک دنیا دعوت کرده است (همو، ۱۳۷۴: ۲۱۳).

حافظ شیرازی (متوفای ۷۹۲ق) یکی دیگر از شعری است که اوضاع خشونت‌بار ایران قرن هشتم را انعکاس داده است. به گفته وی، در جامعه زمان او «از کران تا به کران لشکر ظلم» بوده و «فتنه» در حال باریدن بوده است. وی ضمن اشاره به زورگویی‌های حکام وقت، هم‌نشینی با آنها را هم‌نشینی با «ظلمت» خوانده و گفته است با حضور آنان جامعه را «تندباد حوادث» فرا گرفته و کسی چنین زمانه‌ای به یاد ندارد (حافظ، ۱۳۸۷: ۱۲۰، ۲۱۸، ۲۹۷، ۳۶۱). شخصیتی که حافظ بیش از بقیه به خشونت وی می‌تازد، امیر مبارزالدین محمد است. اصطلاح «خون‌ریز» اصطلاحی متداول در دیوان حافظ، در توصیف این حاکم است و از اینکه او با دستاویز قرار دادن دین، سر شمار زیادی از افراد را برید، آزرده‌خاطر بوده است:

شاه‌غازی خسرو گیتی‌ستان آنکه از شمشیر او خون می‌چکید
سروران را بی‌سبب می‌کرد حبس گردن‌ان را بی‌خطر سر می‌برید

(همان، ۱۱۶، ۳۹۳)

جلال طبیب شیرازی (متوفای ۷۹۵ق) شاعر هم‌عصر حافظ که در فارس سکونت داشت (سمرقندی، ۱۳۱۸: ۲۹۸)، در برخی از ابیاتش از نابخردی و خشونت‌طلبی کارگزاران سیاسی، یا به تعبیر خودش «سیه‌کاران خونخوار» انتقاد کرده است (طبیب شیرازی، ۱۳۸۹: ۹۷، ۲۸۸، ۲۹۷).

علاوه بر نکاتی که گفته شد، اوضاع خشونت‌بار جامعه ایران در قرن هشتم را می‌توان از بسامد بالای واژه «خون» و متعلقات آن در دیوان شعرای این دوره دریافت. همچنین اصطلاحات خشونت‌آمیز دیگری نظیر تیغ، شمشیر، جفا، بلا، یغما، کشتار و ستم با بسامد بالایی در دیوان آنها یافت می‌شود که نشان‌دهنده شرایط نامتعادل جامعه است (بنگرید به: فقیه کرمانی، ۱۳۴۸: ۳۶، ۱۵۴؛ خجندی، ۱۳۳۷؛ ساوجی، ۱۳۷۱؛ بخارایی، ۱۳۵۳).

۳-۱. قحطی، فقر و گرسنگی

یکی دیگر از شاخصه‌های ناپایداری سیاسی در قرن هشتم قحطی، فقر و گرسنگی است. در این قرن با توجه به «انقلاب ایام و ضعف دول» تجارت، دامداری، کشاورزی و شبکه‌های آبیاری از بین رفت و منابع آذوقه لازم موجود نبود. قیمت محصولات غذایی گران بود و مردم قدرت خرید آن را نداشتند (ن.ک. آیتی، ۱۳۴۸: ۲۵۶-۲۵۵؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۷/۴۵۰۰). زورگویی‌ها و دریافت مالیات‌های مختلف، وضعیت اقتصادی نامساعد توده‌ها را دوچندان کرده بود.

سیف فرغانی در جاهای مختلف دیوان خود نسبت به فقر و گرسنگی عامه ناله سر داده و به دفاع از آنان و احقاق حقیقتان پرداخته است. او ضمن اشاره به ماجرای قحطی دوره حضرت یوسف(ع)، نان را در زمان خود همانند جان عزیز دانسته است. به زعم او، فقر و گرسنگی موجب شده بود تا مردم همچون حیوانات درنده به جان هم بیفتند و برادر بر خواهر و پسر بر مادر رحم نکند. در همه این موارد، او فقر را ناشی از عملکرد نابخردانه کارگزاران سیاسی دانسته و شرایط نابسامان توده‌های مردم را به آنها گوشزد کرده بود:

عارفان بی جای و جامه، عالمان بی‌نان و آب خانقه بی‌فرش و سقف و مدرسه بی‌بام و در...
قحط از آنسان گشته مستولی که بهر قوت روز کشته خواهر را برادر، خورده مادر را پسر
مردم تشنه جگر از زندگانی گشته سیر چون سگان گرسنه افتاده اندر یکدیگر
(فرغانی، ۱۳۶۴: ۱۸۱)

سلیمان ساوجی نیز که همانند سیف در غرب ایران سکونت داشت، به انتقاد از وضعیت معیشتی مردم می‌پرداخت. به زعم او، اجحافات بیش از اندازه کارگزاران سیاسی موجب فقر و مقروض بودن مردم شده بود. علاوه بر این، او به خرابی ولایات اشاره داشته و بر این باور بوده است که با ادامه این روند شهر و دهی سالم باقی نمی‌ماند. او در یکی از قصاید خود که برای سلطان اویس سروده، گفته است در عراق زمینی قابل کشت نیست تا آذوقه لازم فراهم شود:

از عراق امروز دشتی نیست کان از بهر کشت چون سراسرای خصم ناهموار تو هموار نیست
من زبی کشتی چو کشتیم که برخشک او فتد کم جوی در دست و یک من گندم اندر بار نیست
(ساوجی، ۱۳۸۹: ۴۱۴-۴۱۵)

در این دوره، در شرق ایران نیز مردم روزگار محنت‌باری را می‌گذراندند. به دلیل خرابی‌های خراسان و فقری که مردم به آن دچار شده بودند، ابن‌یمین گفته است هرگاه که وضعیت ولایت‌های این خطه در ذهنش تداعی می‌شد، دیدگانش پر خون می‌شد و معتقد بود که اقامت در هر یک از آنها مشکلات زیادی را به همراه دارد. او در قطعه‌ای، از تهیدستی‌اش در جامعه ابراز خوشحالی می‌کند؛ زیرا اگر صاحب ثروت بود، زورگویان «به صد شکنجه و چوب» ثروتش را می‌گرفتند:

شکرها می‌کنم در این ایام	که تهیدست گشته‌ام چو چنار
زانکه چون گل اگر زرم بودی	دست گیتی مرا نهادی خار
بستدندی به صد شکنجه و چوب	به قیاس جماعت زردار

(همان، ۴۲۴)

ابن‌یمین گفته بود در گذشته «زر و اجناس و غله و اسب و استر» داشت، ولی در حال حاضر «جز غم هیچ مالی در سرایش نیست» (همان، ۳۷۷، ۵۳۲). همچنین میرحسینی هروی (متوفای ۷۱۸ق) که پیش از ابن‌یمین در شرق ایران زندگی کرده بود، نوشته است فقر و پریشانی جامعه او را فرا گرفته و دل کسی در آن شاد نیست (هروی، ۱۳۵۲: ۷۶).

به گفته جلال عضد، در نواحی مرکزی و جنوبی ایران، توده مردم به علت وجود حاکمان «نوکیسه» که مالشان را به زور می‌ربودند، در فقر گسترده‌ای به سر می‌بردند. به عقیده او در این شرایط کار عامه «روزه گرفتن»، «امساک» و یا «خون خوردن» بوده است (عضد، ۱۳۸۹: ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۱۲-۲۱۳). همزمان با عضد، خواجهی کرمانی شاعر دیگر این نواحی، ضمن اشاره به فقر خود در ابیات مختلف، از «گرسنگی و بی‌نانی» مردم سخن گفته و این مسئله را نتیجه روی کار بودن حکام ستمگر دانسته است (خواجهی کرمانی، ۱۳۶۹: ۲۲-۲۳، ۱۵۵).

عبید زاکانی بیشتر از بقیه از فقر حاکم بر جامعه انتقاد کرده است. او به مقروض بودن مردم اشاره کرده و نتیجه فقر را «فلاکت» دانسته است. به زعم او، فقر و گرسنگی چنان در جامعه گسترده شده است که در نتیجه آن، مردم «نه از خدایشان به یاد می‌آید نه از پیغمبر». وی در رساله تعریفات واژه‌های «تالان، مصادره، فتنه و قحطی» را از دستاوردهای عمال سیاسی دانسته است (زاکانی، [بی‌تا]: ۲۷۰، ۳۱۴-۳۲۵). عبید در حکایت‌های خود بیش از هر جای دیگری فقر مردم را منعکس کرده است. هدف اصلی او در این حکایت‌ها نشان دادن شرایط نامساعد توده‌هاست که توانایی برآورده کردن معاش اولیه خود را نداشتند: «جنازه‌ای را بر راهی می‌بردند. درویشی با پسر بر سر راه ایستاده بودند. پسر از پدر پرسید بابا اینجا چیست. گفت: آدمی. گفت کجایش می‌برند؟ گفت: به جایی که نه خوردنی باشد، نه پوشیدنی و نه نان و نه هیزم و نه آتش و نه زر و نه سیم و نه بوریا و نه گلیم. گفت: بابا مگر به خانه ما می‌برندش» (ن.ک. همان، ۲۵۱-۳۰۸).

۲. فسادهای قاضیان

وضعیت ناپایدار سیاسی بر قواعد رفتار جمعی و اخلاقی ایرانیان تأثیر گذاشته بود و آن را دچار تغییراتی کرد. هنجارها و ارزش‌های اخلاقی مرسوم گذشته از اعتبار افتاد و رذیلت‌های اخلاقی پررنگ و عامل ترقی شده بودند. در این دوران، اصول متعالی اخلاقی به افول رفته بود و تعهد زیادی نسبت به آنها وجود نداشت. عبید زاکانی درباره از میان رفتن فضیلت‌ها و پررنگ شدن رذیلت‌ها در زمان خود نوشته است در دوره او اگر کسی بخواهد سالم زندگی کند، جایگاهی در جامعه به دست نمی‌آورد، بلکه این امر تنها با رنجش دیگران و نادیده گرفتن

حقوق آنها به دست می‌آید. از این رو، هر کس باید آنچه را که خوشش می‌آید انجام دهد تا «عمر بر [او] زوال نگرده» (همان، ۹۹-۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۵-۱۰۶).

در این زمان، هر آن چیزی که در برابر فضایل اخلاقی قرار داشت و کذب و نادرستی و باطل محسوب می‌شد، لازمه موفقیت بود؛ به همین دلیل بسیاری از گروه‌های اجتماعی به الگوهای اخلاقی پایبند نبودند و راه خود را از آن جدا کرده بودند. یکی از گروه‌های اجتماعی قاضیان‌اند که مسئولیت مهمی را بر عهده داشتند و الگوی عامه بودند. در متون شعری قرن هشتم، آنها با عنوان شخصیت‌های سردرگم و منحرف به تصویر کشیده شده‌اند که تعهد خود را نسبت به دیگران از دست داده بودند. مسئولیت‌های آنها در جامعه مخدوش و مکدر شده بود و مصالح جمعی و بلندمدت تحت تأثیر مصالح فردی و کوتاه‌مدت قرار می‌گرفت.

۲-۱. نداشتن صلاحیت و معلومات

با یورش مغول و ورود قوانین آنها به ایران و به حاشیه رفتن شرع اسلام، از نقش قضاوت در جامعه کاسته شد و منابع به ندرت از آنها سخن گفته‌اند، اما با اسلام آوردن تدریجی ایلخانان، قضاوت تا حدودی جایگاه از دست رفته را باز یافتند. در زمان غازان‌خان با کمک وزیر او خواجه رشیدالدین فضل‌الله، اقدامات اصلاحی در زمینه‌های مختلف از جمله در حوزه قضاوت انجام گرفت (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۱۶۰-۱۶۴)، اما این اصلاحات چندان استمرار نداشت و با مرگ غازان، متون قرن هشتم از آشفتگی دوباره منصب قضاوت سخن گفته‌اند. یکی از دلایل این آشفتگی، نشستن افراد بی‌دانش بر این منصب بود. شاید در نگاه اول بی‌دانشی را نتوان جزء مفاسد اجتماعی به شمار آورد، اما در اینکه خود بن‌مایه‌ای برای ورود به فسادهای اجتماعی است، تردیدی وجود ندارد و باید به آن پرداخت.

نظام ناکارآمد سیاسی و زمامداری دست‌اندرکاران نالایق، نقش زیادی در روی کار آمدن این قضاوت داشت. همچنین در این زمان، میزان آگاهی‌های مردم پایین بود و آنها به‌طور معمول از ظواهر امر فراتر نمی‌رفتند. به عبارت دیگر، علاوه بر بی‌ثباتی نظام سیاسی، ناآگاهی در میان لایه‌های مختلف اجتماعی حاکم بوده است:

جهانی سراسر پر از دود شدست
چه آن مه که هستند از ایشان چه که
(فریومدی، [بی‌تا]: ۵۰۷)

بر همین اساس، برخی افراد از این مسئله سوءاستفاده کرده بودند و با گذاشتن دستار و بلند کردن ریش و پوشیدن جامه مشایخ، بدون دارا بودن دانش لازم و با تملق و پرداخت رشوه، بر مناصب شرعی چون قضاوت تکیه می‌زدند (همدانی، ۱۳۵۸: ۲۳۸؛ خواندمیر، ۱۳۳۳:

۱۶۰/۳). همان‌طور که مظروف از ظرف جدا نیست، این قاضیان نیز برآیند ظرف جامعه و از دل همین زمان و مکان بودند و از شرایط حاکم در آن تأثیر پذیرفته بودند. البته کژرفتاری اجتماعی تنها مختص یک واحد جامعه (قاضیان) نبود، بلکه در میان شبکه‌های جامعه، پیوسته و درهم‌تنیده بود. این وضعیت به نوبه خود امکان ظهور شخصیت‌های باصلاحیت در نقش‌های مختلف را نیز کاهش می‌داد.

حکمرانان این زمان، نقش زیادی در شکل‌گیری این مسئله داشتند. هر کسی که در جهت منافعش حرکت می‌کرد، می‌توانست به منصب قضاوت تکیه بزند. برای آنها صلاحیت علمی قضاوت و رسیدگی به امور مردم و برپایی عدل (منافع جامعه) اهمیت نداشت، بلکه رسیدن به منافع شخصی‌شان مورد توجه بود. از طرف دیگر، قاضیان نیز با استفاده از این فرصت، با حرب‌های مختلف کیسه خود را پر می‌کردند. طبیعتاً این پدیده به صورت سلسله‌مراتبی به زیردستان قضاوت سرایت می‌کرد که بیشتر از همه، عامه مردم از این وضعیت متضرر می‌شدند. حضور قاضیان بی‌صلاحیت در منصب قضاوت به حدی بود که کار بر قضاوت دانش‌دوست و عالی‌رتبه تنگ شده بود و فضا برای حضور آنها مهیا نبود. خواندمیر نوشته است قضاوت بی‌صلاحیت «در انحطاط مرتبه اعظم علما کوشیده، کار به جایی رسانیدند که بزرگان صاحب ناموس دست از اعمال و اشغال شرعیه کوتاه گردانیدند» (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۱۶۰/۳).

تعیین جایگاه حق و ناحق، در ارتباط مستقیم با علم و وجدان کاری قضاوت است و اگر آنها این ویژگی‌ها را نداشته باشند، از ایفای این نقش خود در جامعه باز می‌مانند. بخشی از انتقادات سیف فرغانی به قاضیان ناشی از «بی‌علمی» و «جهل» آنها بوده است. او به این دلیل که گروهی از قضاوت بی‌دانش بر منصب قضاوت تکیه زده و قضاوت خردمند به حاشیه رانده شده بوند، ابراز ناراحتی کرده و گفته است آنها نمی‌توانند «عدل» را در جامعه پیاده کنند و کسی از شیوه قضاوت آنها راضی نیست و تمام معضلات مربوط به قضاوت به این دلیل است که گروهی از قضاوت بی‌دانش بر این منصب تکیه زده‌اند:

ز بی‌دینی تو چون گبری و، زند تو سجل تو ز بی‌علمی تو چون گاوی و، نطق تو خوار تو
چو باطل را دهی قوت ز بهر ضعف دین حق تو دجالسی درین ایام و، جهل تو حمار تو
(فرغانی، ۱۳۶۴: ۱۱-۱۲)

این نکته را باید بر گفته‌های سیف اضافه کرد که شرایط ناپایدار سیاسی، اعتنائی به کیفیت و صلاحیت قاضیان ندارد و از آنجایی که زور و شمشیر حرف اول را می‌زنند، تصمیم‌گیری‌ها از روی قاعده نیست. در این وضعیت برای حاکم سیاسی اهمیتی ندارد که با در نظر گرفتن صلاح جامعه، قضاتی کاربلد، خیرخواه و آگاه به امور شرع را به کار بگمارد تا عدالت در

جامعه پیاده شود و سره و ناسره از هم متمایز شود، بلکه او افرادی را در این نقش می‌گمارد که در راستای منافع او و اطرافیانش عمل کنند. در این مسئله نیز شکی نیست که قاضیان خردمند، در این شرایط تن به همکاری نمی‌دهند و برعکس افراد فرصت طلب روی کار می‌آیند. بنابراین در عالم انسانی، وقتی رأس هرم (سیاست) از تعادل خارج شود، خواه ناخواه قاعده هرم (نقش‌های زیردست مثل قاضیان) نیز دستخوش تغییر می‌شود و کیفیتی مشابه آن پیدا می‌کند.

عبید زاکانی یکی دیگر از شعرایی است که نادانی قاضیان را به سخره گرفته و به‌ویژه در حکایت‌هایش به این مسئله پرداخته است. حکایت‌هایی که برخی از آنها با وجود رکیک بودن، پیام‌های زیادی دارند. عبید در این حکایت‌ها سطح فکری قضات را نشانه گرفته و بی‌دانشی آنها را یادآوری کرده است. در برخی از این حکایت‌ها مردم عادی به قضات مراجعه می‌کنند، اما آنها به علت کم‌سوادی نه تنها نمی‌توانند مشکلشان را حل کنند، بلکه دست به اعمال دور از شأن می‌زنند و سخنان غیرمتعارف بر زبان می‌رانند. عبید با این حکایت‌ها، هم می‌خواهد نادانی قضات را نشان دهد و هم می‌خواهد آنها به خود بیایند و خویششان را اصلاح کنند (زاکانی، [بی‌تا]: ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۸۶، ۳۰۴). امیرخسرو دهلوی (متوفای ۷۲۵ق) شاعر پارسی‌گوی هند نیز به قاضیان نادان حمله می‌کرد. او بر اعلم بودن قضات تأکید می‌کرد و می‌گفت قاضی بدون علم «پشیزی» ارزش ندارد؛ زیرا او بدون علم، عمل ندارد.

قاضی بی‌علم نیززد پشیز کاو نه علم دارد و نه عمل نیز

حیله‌گرانی که مظالم کنند شرع نبی سخره ظالم کنند

(دهلوی، ۱۳۴۳: ۳۴۳)

۲-۲. رشوه‌خواری

مسئله دیگری که در میان بیشتر صاحب‌منصبان رسمی قرن هشتم، به‌ویژه قاضیان دیده می‌شود، رشوه‌خواری است. قاضیان که در گذشته از اقشار مورد احترام بودند، در این دوره فسادهای مالی گریبانشان را گرفته بود. در رشوه‌خواری‌های مختلفی که از این دوران گزارش شده است، نام قاضیان زیادی به چشم می‌خورد.

همان‌طور که گفته شد، به علت ناپایداری سیاسی و پایین بودن سطح فکری و فرهنگی جامعه، افرادی بر منصب قضاوت تکیه می‌زدند که منافع شخصی‌شان مقدم بر هر چیزی بود. آنها بی‌عدالتی‌های زیادی روا می‌داشتند که در متون انعکاس یافته است. برای مثال، برخی افراد سودجو فرصت را مناسب می‌دیدند و با همکاری قاضیان و با ساخت قباله‌های جعلی،

زمین‌های مردم را به تصرف درمی‌آوردند. با این رویه، قاضیان رشوه‌های زیادی دریافت می‌کردند و باطل را حق جلوه می‌دادند. «به قاضی و داروغه رشوت داده در ثبوت مدعای خویش شرط اهتمام بجای می‌آوردند و قاضی را خود در حین اشتغال بدان مهم غیر گرفتن رشوت کاری نبود» (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۱۶۱/۳؛ همدانی، ۱۳۵۸: ۲۳۹؛ نخجوانی، ۱۳۴۳ش/۱۹۶۶م: ۲۰۹/۱-۲۱۱).

نمونه بارز آن، ماجرای املاک «نازخاتون» در سال ۷۲۳ق. است که می‌توان هرج و مرج‌های سیاسی-اقتصادی جامعه را دید. املاک نازخاتون یک رشته زمین‌هایی بود که به مدعای امیر چوپان، به نازخاتون یکی از کنیزان پدرش اختصاص داشت. به گفته امیر چوپان، پس از فوت نازخاتون این املاک به او می‌رسید؛ به همین دلیل با رشوه دادن به قاضی همدان (قاضی محمد) و جعل سند، آنها را که در همدان و نواحی اطراف آن قرار داشت، به تصرف خود درآورد (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۲۰۷/۳؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ۸۹/۱). این واقعه نشان می‌دهد که زمین‌ها از امنیت برخوردار نبودند و هر کس که صاحب قدرت بیشتری بود، می‌توانست با زدوبند با دستگاه قضا آن را به تصرف خویش درآورد. به گفته رشیدالدین فضل‌الله، برخی اوقات قضات با وجود اینکه از برحق بودن مردم ستم‌دیده آگاه بودند، سکوت می‌کردند (همدانی، ۱۳۶۲: ۱۰۲۲/۲).

افراد زورگو با توجه به اینکه قدرت در دستشان بود و یا با منشأ قدرت در ارتباط بودند، ابزارهای خود را برای تصرف زمین‌ها و یا هر امر دیگری به کار می‌گرفتند. بانیان دستگاه قضا نیز برای باقی ماندن در منصب خویش، مجبور به سکوت بودند و یا اینکه رشوه آنان را می‌پذیرفتند و با آنان همدست می‌شدند. آنها با واقف بودن به این مسئله که سیاست از ثبات برخوردار نیست و هر لحظه امکان جابه‌جایی در آن وجود دارد، در مدت تصدی خویش از فرصت استفاده می‌کردند و به رشوه‌خواری دست می‌زدند. در این وضعیت، نهاد سیاست را به عنوان تهدید و مانعی می‌دیدند که میان آنان و نیازها و اهدافشان قرار گرفته بود.

پیش از دوره زمانی این پژوهش، شعرای قرن هفتم نظیر سعدی و مولوی نیز به رشوه‌خواری قاضیان اشاره کرده‌اند. سعدی فسادهای مالی قاضیان را گوشزد کرده و آنها را افرادی دانسته است که از رشوه‌خواری سیر نمی‌شوند: «همه کس را دندان به ترشی کند شود، مگر قاضیان را که به شیرینی»؛ به همین دلیل وی قضات را «مصلحت‌جوی طراران» (دزدان) دانسته است نه مدافع مظلومان. او با زبانی انتقادی تلاش می‌کرد تا آنها را نسبت به مسئولیت مهمشان آگاه کند:

قاضی که به رشوت بخورد پنج خیار ثابت کند از بهر تو صد خربزه‌دار

(سعدی، ۱۳۸۵: ۳۰۰)

همچنین او در کتاب بوستان به منظور دفاع از رعیت، بزرگان جامعه از جمله قضات را مخاطب قرار داده و در کنار توصیه‌های مختلفی که به آنان کرده، آنها را به گفتن حق و نهي از رشوه گرفتن دعوت کرده است:

بگوی آنچه دانی که حق گفته به نه رشوت ستانی و نه عشوه ده

(همان، ۳۲۸؛ همچنین ن.ک. مولوی، ۱۳۹۰: ۱۹، ۲۹۱)

رشوه‌خواری قضات بیش از مفاسد دیگر آنها مورد انتقاد شعرای قرن هشتم قرار گرفته بود. سیف فرغانی در دیوان خود برخی از گروه‌های اجتماعی نظیر مستوفیان، بازاریان، فقهای متعصب و قاضیان را مورد انتقاد قرار داده است. او از اینکه عده‌ای قاضیان حيله‌گر بر مسند امور نشسته‌اند و رشوه‌خواری می‌کنند، ابراز ناراحتی کرده است. به زعم سیف، دین آنها «بی‌دینی» و شعارشان «بی‌شرعی» است و حق را باطل جلوه می‌دهند. او قاضیان را به زدوبند و فتنه‌انگیزی متهم کرده است که در راستای منافع مغولان عمل می‌کنند و به همین دلیل دل بیچاره‌ای از قضایشان راضی نیست.

ایا قاضی حیلت‌گر، حرام‌آشام رشوت‌خور
دل بیچاره‌ای راضی نباشد از قضای تو
چو زر قلب مردودست و تقویم کهن باطل
تو را بینند در دوزخ به دندان سگان داده
که بی‌دینی است دین تو و بی‌شرعی شعار تو
زن همسایه‌ای آمن نبوده در جوار تو
درین ملکی کوه ما داریم یرلیغ تبار تو
زبان لغوگوی تو، ده‌مان رشوه‌خوار تو
(فرغانی، ۱۳۶۴: ۱۱-۱۲)

سیف راه رهایی از این وضعیت را دست به دعا برداشتن و امید به آمدن فردی از غیب می‌دانت که عیسی‌وار این شخصیت‌های منفعت‌طلب را به هلاکت برساند:

اگر خوی زمان گیری و گر ملک جهان گیری
مسیحی هم پدید آید کزو باشد دمار تو
(همان‌جا)

نبود امنیت اقتصادی و شغلی، نقش زیادی در رشوه‌خواری قاضیان داشت. با ناپایداری نهاد سیاست و اقتصاد، صاحب‌منصبان آسودگی لازم را جهت تأمین منابع مالی برای گذران زندگی نداشتند و افق‌های دوردست برایشان تاریک و پرابهام بود. آنها انتظار هر اتفاقی را داشتند و شرایط را کوتاه‌مدت می‌دیدند؛ زیرا هر زمانی امکان داشت حاکم و یا سلسله وقت دچار تغییر شود و مدعیان دیگری جای آن را بگیرند؛ به همین دلیل این وضعیت بر روی رفتارهای فردی و اجتماعی قاضیان اثرگذار بوده و آنها برای تأمین مالی خویش، دست به رشوه‌خواری می‌زدند.

نهاد قضاوت به غیر از قاضی‌القضات (بالترین مقام قضایی) و قاضیان ولایات، نایبان و وکلای زیردست نیز داشت. همان‌گونه که عملکرد قضات صاحب‌منصب در رابطه‌ای مستقیم با حکام و وزرا بود، سلامت اخلاقی کارکنان نهاد قضاوت نیز از قضات بالادستی تأثیر می‌پذیرفت. اوحدی مراغه‌ای ضمن ارائه نکات لازم، به قضات می‌گفت حتی اگر خود آنها رشوه‌گیر نباشند، باید نسبت به نزدیکان و نایبانشان حساس باشند؛ زیرا در صورت فاسد بودن آنها، همه کارها تباه می‌شود.

کوش تا تکیه بر قضا ندهی	به فریب عمل رضا ندهی
چون نخواهی تو رشوه و پاره	نایبان نیز را بکن چاره
کارت از رونق ار چو ماه شود	از وکیلان بد تباه شود

(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۴۰: ۵۷۳)

در شرایط ناپایدار سیاسی و نبود امنیت اقتصادی، برای کارگزاران نقش‌ها تفاوتی نداشت که مال به دست آمده از چه راهی (حلال و حرام) حاصل شده است. انسان‌ها و حتی صاحب‌منصبان دینی، در شرایط ناامنی و فقر به اخلاق و اصول دینی پایبند نیستند و از هر راهی وارد می‌شوند تا وضعیت خود را بهبود ببخشند. در نتیجه، رفتارهای انحرافی چون رشوه‌خواری رشد پیدا می‌کند. در این شرایط، این دسته از افراد در چارچوب اصول اعتقادی و اخلاقی و قواعد عمل جمعی رسمی و عرفی جامعه، مورد قبول واقع نمی‌شوند و با قبح اخلاقی و اجتماعی مواجه می‌شوند؛ به همین دلیل در شرایط ناپایداری، نباید از انسان‌ها انتظار برخورد وجدانی و عقلانی با مسائل داشت، بلکه در این وضعیت عقل تحت تابعیت غرایز درمی‌آید.

از آنجایی که در این شرایط، عملکرد همه اجزای یک نظام شبیه هم است، از سوی حکومت، نظارت و کنترل خاصی بر صاحب‌منصبان وجود ندارد. قاضیان با در نظر گرفتن این مسئله و همچنین بدون ترس از عواقب جانبی بر ملا شدن رفتارهایشان، در مفاسد مالی خود آزاده عمل می‌کردند. در یک رابطه تسلسلی، این امر نیز به نوبه خود بی‌ثباتی ساختار سیاست و جامعه را دوچندان می‌کرد. بر همین اساس، عبید زاکانی نوشته است در دوران او حاکمی عادل و قاضی‌ای که رشوه نگیرد، یافت نمی‌شود (زاکانی، [بی‌تا]: ۲۰۷). او در رساله تعریفیات، افراد طالب ثروت را «همنشین قاضی» معرفی کرده و اینکه آنها مال یتیمان و اوقاف را بر خود مجاز می‌دانستند و در طول زندگی مال حلال نمی‌خوردند. به زعم عبید، چشم قاضی همانند ظرفی است که هرگز پر نمی‌شود و به همین دلیل در این ایام «رشوه» را کارساز بیچارگان دانسته و قاضی را شخصی معرفی کرده است که همه در حال نفرین اویند. وی در نهایت برای

تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۱۷۳

«رشوه» تعبیر «درون دستار قاضی» را به کار برده است (همان، ۳۱۶، ۳۲۳). عبید دیگر همکاران و متعلقان دستگاه قضاوت را نیز به صورت طنزآمیز این گونه توصیف کرده است: «الوکیل: آنکه حق را باطل گرداند؛ اصحاب القاضی: جماعتی که گواهی به سلف فروشند؛ العدل: آنکه هرگز راست نگوید» (همان جا).

عبید در *اخلاق الاشراف* نیز در تشریح وضعیت اخلاقی جامعه خود، عبارات قابل تأملی را آورده است. به زعم او، در این دوران دروغ‌گویی و رشوه‌خواری بهتر از صداقت و راستگویی در جامعه پذیرفته می‌شد. «اگر صادق القول صد گواهی راست ادا کند از او منت ندارند بلکه به‌جان برنجند و در تکذیب او تأویلات انگیزند؛ و اگر بی‌دیانتی گواهی به دروغ دهد صد نوع بدو رشوت دهند و به انواع رعایت کنند تا آن گواهی بدهد. چنانکه امروز در بلاد اسلام چندین‌هزار آدمی از قضاوت و مشایخ و فقها و عدول و اتباع ایشان را مایه معاش از این وجه است» (زاکانی، ۱۳۷۴: ۲۰۸-۲۱۱). وی همچنین حکایت‌هایی درباره رشوه‌خواری قضاوت آورده است. در یکی از این حکایت‌ها، فردی به قاضی رشوه‌ای تقلبی داده و قاضی نیز به نفع آن فرد حکم داده بود، اما زمانی که قاضی از تقلبی بودن رشوه آگاه شد، تلاش کرد تا حکم را برگرداند (زاکانی، [بی‌تا]: ۲۸۷-۲۸۸). حدود بیست سال بعد از مرگ عبید، کمال‌الدین خجندی و گروه‌های مذهبی از جمله قاضیان را که با حيله‌گری و رشوه‌خواری در تعقیب منافع شخصی و جمع‌آوری ثروت بودند، مورد نکوهش قرار داده است (خجندی، ۱۳۳۷: ۱۲، ۳۸۱).

در مجموع، باید گفت در شرایطی که خشونت، غارت، قحطی، فقر، بیماری و دزدی در جامعه گسترش یافته بود و توده مردم به علت از بین رفتن محصولات کشاورزی و نرخ مالیاتی بالا و افزایش قیمت مواد غذایی، محتاج نانی برای سیر کردن خود بودند، برای قضاوت که خود نیز در همین شرایط زندگی می‌کردند و تا گوشت و استخوان، خطر گرسنگی را حس می‌کردند، رشوه‌خواری راهی برای بهبود اوضاع مالی بود. قاضیان هر لحظه احتمال می‌دادند که اسیر دگرگونی‌های سیاسی شوند و ناپایداری حاکم بر جامعه، آنان را کنار زند و همانند دیگر گروه‌ها با فقر و گرسنگی دست‌وپنجه نرم کنند.

۳-۲. رباکاری

در جوامعی نظیر ایران، در قرن هشتم عنصر دین و باورهای مذهبی قدرتمند بود. هنگامی که نظام سیاسی با «تزلزل و هرج و مرج» مواجه شود، بازار اقبال مذهبی گرم می‌شود؛ زیرا مدعیان قدرت به پشتیبانی عامه نیازمندند و زمامدار باورهای مردم، کسانی‌اند که وجهه مذهبی دارند و بر مسندهای شرعی تکیه زده‌اند. این گروه‌های مذهبی، برای جلب افکار مردم و دستیابی به

منافع خود و مدعیان قدرت، ناچار باید از سرشت، ذوق و سلیقه عمومی تبعیت کنند؛ یعنی به جای اینکه راهنما و پیشوا باشند، تابع عامه می‌شوند و خود را به سطح معتقدات آنها فرود می‌آورند (ن.ک. دشتی، ۱۳۵۲: ۴۷). به این شکل، آنها مردم عادی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهند و آنان را همانند خود می‌کنند. در قرن هشتم نیز یکی از ویژگی‌های اخلاقی بارز که گسترش پیدا کرد، «ریاکاری» بود و به صورت یک پدیده فراگیر، زندگی فردی و اجتماعی ایرانیان را تحت تأثیر قرار داد. در این دوران، تحت تأثیر ناپایداری سیاسی، ایرانی باید انزوا پیشه می‌کرد، یا برای حفظ خود در مناسبات موجود، دست به ریاکاری می‌زد؛ زیرا با این حربه، پناهی برای خود پیدا می‌کرد و اگر این رویه را در پیش نمی‌گرفت، امکان طرد او وجود داشت؛ به همین دلیل این صفت تبدیل به یک عادت در جامعه ایران شد که خود حکایت از یک معضل اجتماعی می‌کرد:

مردمانی که اندرین دورند همه پر مکر و زرق تلبیسند
آدمی دیگر از کجا زاید چون زن و مرد جمله ابلیسند
(بخارایی، ۱۳۵۳: ۱۵۲)

ریاکاری در میان صاحب‌منصبان مذهبی و رسمی، نظیر قاضیان که نانشان در گرو حکومت بود، بیشتر از بقیه گروه‌ها به چشم می‌خورد. قضات در این دوران، راه حفظ و پیشرفت خود در مناسبات موجود را ریاکاری می‌دانستند؛ به همین دلیل بسیاری از شاعران این رفتار را که در تضاد با سنن و قواعد جمعی بود، مورد نکوهش قرار داده‌اند.

به زعم عبید زاکانی، قضات و زبردستانشان به تزویر و مکر و حرام‌خوارگی و گواهی به دروغ موصوف بودند و از این طریق حقوق مسلمانان را پایمال می‌کردند (زاکانی، ۱۳۷۴: ۱۷۸-۱۸۰). او در رساله صد پند، قضات را به ظاهرسازی در آشکارا و شراب‌خواری در نهان متهم می‌کرد. همچنین در جای دیگر این رساله، در بندی دیگر می‌گوید نباید دختر قاضیان را به زنی گرفت؛ زیرا فرزندان آنها «سالوس و مزوّر» از آب درخواهند آمد. وی در رساله تعریفات نیز شراب را «معاشرت قاضی» تعریف کرده و به همگان برای در امان ماندن از تزویر آنان هشدار داده است (زاکانی، [بی‌تا]: ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۸۶، ۳۱۶). بر همین اساس، عبید زاکانی قاضی را فردی دانسته «که همه او را نفرین می‌کنند» و نائب قاضی را به عنوان «فردی که ایمان ندارد» معرفی کرده است. او معتقد بود که «عاقبتی وخیم» در انتظار آنان است و «درک اسفل» جایگاه آنهاست و فردی را سعادت‌مند می‌دانست که با آنان روبه‌رو نمی‌شود: «البهشت: آنچه نبینند؛ الدرک الاسفل: مقام او؛ السعید: آنکه هرگز روی قاضی نبیند» (همان، ۳۱۶).

با وجود تمام توصیفات عبید، این نکته را باید درباره رفتار اجتماعی قاضیان در نظر داشت

تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۱۷۵

که جبر سیاسی حاکم که در این دوران سایه‌اش را بر ایران گسترده بود، به آنها اجازه نمی‌داد طعم اختیار و اراده را بچشند. آنان بین آنچه که تاکنون در زندگی خود از اختیار و اراده آموخته بودند و واقعیت‌های سیاسی جامعه، دچار تناقض شده بودند و بدون تردید میان این دو مقوله (اراده فردی و جبر سیاسی)، آن کفه‌ای که سنگین‌تر بود، سیاست حاکم بوده است (ن.ک. شفق، ۱۳۸۰: ۱۱۳-۱۲۶). از این رو، شاعران این عصر بوی خیر از اوضاع نمی‌شنیدند و مزاج دهر را تباه شده می‌دانستند.

دیگر شاعران قرن هشتم نیز از رواج ریاکاری در میان قاضیان زمان خود سخن گفته‌اند. کمال‌الدین خجندی و ناصر بخارایی از ریاکاری شخصیت‌های مذهبی نظیر قضات خرده گرفته و بر این باور بوده‌اند که «قول و عمل» آنها با هم مطابقت ندارد (خجندی، ۱۳۳۷: ۳۷۹، ۳۸۱؛ بخارایی، ۱۳۵۳: ۱۴۹، ۳۵۴). حافظ نیز یکی از شاعرانی است که نسبت به ریاکاری قضات و دیگر اقشار مذهبی، حساسیت زیادی نشان داده است. قاضی مورد خطاب حافظ، قاضی استحاله شده در ناپایداری جامعه و تغییر هویت داده و فاصله گرفته از جاده مستقیم عدالت و راستی و یکرنگی است؛ به گونه‌ای که آداب و افعالش با ریا عجین شده است و همانند گروه‌های دیگر «چون به خلوت می‌رود آن کار دیگر می‌کند». او به صورت مستقیم و غیرمستقیم ریاکاری آنها را بازگو کرده و نسبت به شکل‌گیری این معضل اجتماعی ابراز ناراحتی کرده است:

احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان کردم سؤال صبحدم از پیر می‌فروش
می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند
(حافظ، ۱۳۸۷: ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۴۵)

بر همین اساس، حافظ در برابر «ریاکاری» قاضیان و دیگر مردمان زمان خود، نوشیدن نمادین شراب را ترجیح می‌دهد؛ زیرا می‌به واسطه مستی بخشی، سبب تسکین و فراموش کردن غم‌های اجتماع می‌شد. وی با این کار از اهل جهان «پاک‌دلی» گزیده و خود را از رنگ و ریا شسته است:

گرچه با دلق ملمع می‌گلگون عیب است مکنم عیب کزو رنگ و ریا می‌شویم
(همان، ۱۰۱، ۱۹۹، ۲۱۸، ۲۸۶، ۳۰۰)

علاوه بر حافظ، شاعران دیگر این قرن نیز نسبت به رواج گسترده ریاکاری در جامعه خود نالان بودند. آنها به صورت کلی به رواج این معضل در جامعه اشاره کرده‌اند و به صورت مستقیم نامی از قاضیان به میان نیاورده‌اند، اما با توجه به قراین، آنها را در کنار گروه‌های دیگر چون واعظان، محتسبان، فقها، صوفیان و زاهدان در نظر داشته‌اند (ن.ک. عضد، ۱۳۸۹: ۲۵، ۸۶).

۱۲۸؛ اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۶۲: ۱۵۸، ۲۰۰، ۲۴۰، ۲۶۸، ۳۰۷؛ فقیه کرمانی، ۱۳۴۸: ۳۸، ۵۱، ۷۳، ۱۳۸، ۲۲۸). در این زمان، این گروه‌ها شبیه به یکدیگر بودند و کردار، گفتار، افکار، احساسات، تجارب، مهارت‌ها و استعدادها را مشابهی را تجربه می‌کردند: «مردم فضول مفسد که خود را به زی‌صلحا و لباس علما آرند، بی‌نهایت باشند... و بدین واسطه مهمات دین و دولت از منهج استقامت انحراف یابد» (نخجوانی، ۱۳۴۳/ش/۱۹۶۴م: ۱/۱۸۳، ۲۴۶، ۲۴۸).

همه شاعران این قرن یک نوع ایدئولوژی خاص را دنبال می‌کردند که آن مبارزه با ظاهرسازی و ریاکاری بود. آنان مبارزه با همه کسانی که بین ظاهر و باطن‌شان تفاوت بود و دین و امر روحانی را دستاویز منفعت و کسب مال قرار داده بودند، وظیفه خود می‌دانستند و انزجار خود از این رفتار را به گوش همگان می‌رساندند و برای اینکه در زمره آنها به شمار نیایند، ضدارزش‌هایی چون رندی و باده‌نوشی را به خود متصف می‌ساختند. آنها فی‌نفسه به اعتراض و مبارزه با این گروه‌ها بر نمی‌خاستند، بلکه به واسطه عملکرد منفی و چندرنگی‌شان، رسالت خود را اصلاح آنها می‌دانستند:

غلام همت دردی‌کشان یکرنگم نه آن گروه که ارزق لباس و دل سپهند
(حافظ، ۱۳۸۷: ۲۰۲)

بدین ترتیب، در قرن هشتم به علت تعدد کانون‌های قدرت و بی‌ثباتی سیاسی، رفتار ایرانی یکرنگ نیست، بلکه چندرنگ است و رفتارشان را به شکل‌های مختلف بروز می‌دهد. به عبارت دیگر، چون قدرت، چندکانونی و شرایط سیاسی نامتعادل است، رفتار او نیز چندرنگ می‌شود و مجبور است در هر زمانی خود را به یک رنگی درآورد تا بتواند خود را در مناسبات موجود حفظ کند. عبید زاکانی حکایتی درباره قاضی «عضدالدین ایجی» قاضی‌القضات معروف نیمه قرن هشتم بیان کرده که نشان دهنده این امر (چندرنگ بودن) است. «شخصی پیش سلطان ابوسعید سمعی رفت. سلطان دست مولانا عضدالدین بگرفت و گفت رقص بکن. مولانا رقص می‌کرد. شخصی با او گفت که تو رقص به اصول نمی‌کنی زحمت مکش. مولانا گفت من رقص به یرلیغ می‌کنم نه به اصول» (زاکانی، [بی‌تا]: ۲۹۵).

نقل قول بالا نشان می‌دهد که در این دوران، صاحبان نقش‌ها می‌دانستند که اگر با برخی قواعد حاکم همسو نشوند و خلاف جریان آب شنا کنند، در مناسبات موجود جایگاهی ندارند و ممکن بود عواقب جبران‌ناپذیری برای آنان در پی داشته باشد. بی‌جهت نیست که ابن‌یمین فریومدی گفته است در زمان او هر کس که صداقت پیشه می‌کرد و صراحت لهجه داشت، از صحنه طرد می‌شد و برعکس کسی که تزویر و دورویی را در پیش می‌گرفت، در دربار و در معاشرت شاهان بود:

تاریخ اسلام و ایران، دوره ۲۹، شماره ۴۳، پاییز ۹۸ / ۱۷۷

اندرین ایام هر کو، همچون فرزین کره‌روست دارد از منصب چو فرزین خانه در پهلوی شاه آنکه تا بودست چون رخ راسترو بودست و هست
دائماً در گوشه‌ای محروم و دور از روی شاه

(فریومدی، [بی تا]: ۵۰۷)

این امر سبب می‌شد روابط قاضیان با بالادستی‌های خود غیرواقعی باشد و به صورت حیل، تزویر، جعل، تقلب و دورویی جلوه کند. تعهد و یکرنگی که از لوازم اولیه برای انسجام هر جامعه است، نه تنها در رابطه آنها با بالادستی‌های خود، بلکه با دیگر گروه‌های مردم نیز جایی نداشت. سازگاری اجتماعی آنها با دست‌اندرکاران سیاسی، ظاهری و براساس ضمانت اجرای بیرونی استوار بود؛ زیرا در شرایط بی‌ثبات سیاسی، احساس ترس و حذر عامل سازگاری بود، نه احساس تعهد و یکرنگی. علاوه بر این، حفظ جان و دغدغه نان، آنها و دیگر گروه‌های اجتماعی را از هم دور کرده و تعهدات عمومی را کاهش داده بود و سبب شد تا آنها دایره دوستی خود را محدود و در مقابل، دایره دشمنی را گسترده کنند. در نتیجه، اعتماد متقابل کاهش یافت و نقش زر و زور و ریا و تظاهر، در تنظیم روابط اجتماعی پررنگ شد. این شرایط، جامعه را به یک «جامعه قطعه‌ای» تبدیل کرد که تنظیم اجتماعی، به‌ویژه در روابط بین گروهی مشکل بود و انسجام کلی جامعه تضعیف شد (ن.ک. چلبی، ۱۳۸۹: ۴۴-۴۵، ۷۰-۱۱۴-۱۱۷).

۲-۴. فساد اخلاقی

در قرن هشتم تحت تأثیر بی‌ثباتی ساختار سیاسی، دین و اخلاقیات کارکرد خود را در جلوگیری از مفاسد قضات و دیگر گروه‌های اجتماعی از دست داده بود. درحالی‌که در حالت عادی، قواعد دینی و اخلاقی عامل مهمی در پیوند، اتصال و ادغام اعضای یک جامعه است و تعهد انسان نسبت به اجتماع را تقویت و از خودخواهی و سرپیچی‌های آنها جلوگیری می‌کند، اما در این قرن میزان افول دین و اخلاق در جامعه ایران به حدی بود که حتی در مواردی درباره انجام اعمال خلاف شرع و اخلاق در گوشه مساجد و خانقاه‌ها و یا در نهاد خانواده گزارش‌هایی دیده می‌شود (ن.ک. زاکانی، [بی تا]: ۲۵۰-۳۰۸).

قضات با توجه با جایگاه شغلی که داشتند، در معرض آسیب‌های اخلاقی قرار می‌گرفتند. در متون منظوم، در مواردی از مفاسد اخلاقی آنها سخن گفته شده است؛ هرچند که این جنبه نسبت به مفاسد پیشین کمتر بوده است. قبل از قرن هشتم، سعدی درباره برخی از عیاشی‌ها و فسادهای اخلاقی قاضیان حکایت‌هایی را بیان کرده است. حکایت معاشقه قاضی همدان با یک

نوجوان زیبارو، در کتاب گلستان یکی از آنهاست (سعدی، ۱۳۸۵: ۲۱۸-۲۲۲). البته سندیت این حکایت‌ها چندان مشخص نیست، اما به خوبی منعکس‌کننده اوضاع اخلاقی آن زمان است. در قرن هشتم جلال عضد به صورت اشاره، از انحراف جنسی قاضی اصفهان سخن گفته است (عضد، ۱۳۸۹: ۲۲۶).

همانند مفاسد قبله، عبید زاکانی بیشتر از شعرای دیگر به این ویژگی قضات پرداخته است. دوره‌ای که عبید در آن زندگی می‌کرد، تحت تأثیر شرایط ناپایدار سیاسی و فقر و قحطی، دوران اوج زوال اخلاقی بود. غلام‌بارگی، شهوت‌رانی، تجاوز به ناموس مردم و بی‌عفتی، در آثار عبید انعکاس داده شده است. مطالبی که اگرچه رکیک است، اما نفرت‌نویسنده را نسبت به اوضاع جامعه و واقعیت‌های آن نشان می‌دهد. او در موارد زیادی، فسادهای اخلاقی قاضیان را برملا ساخته است.

عبید در رساله تعریفات، ضمن «بی‌دین» توصیف کردن قضات، «محتسب» را «آلت قاضی» تعریف کرده و آنها را افرادی «بی‌شرم» دانسته است. او به‌ویژه در حکایت‌های مختلف خود، مفاسد جنسی قضات را بازگو کرده است. در این حکایت‌ها، مراجعه‌کنندگان به قاضی، زن‌هایند و قاضی به جای حل مشکل آنان، دل به معاشقه با آنها می‌بندد (زاکانی، [بی‌تا]: ۲۵۴، ۲۸۰، ۳۱۶-۳۲۲). او در نهایت جایگاه قاضیان را جهنم بیان کرده است (زاکانی، ۱۳۷۴: ۱۸۲-۱۸۳).

همانند مفاسد پیشین، عاملی که بیش از همه باعث نزول اخلاقی صاحب‌منصبان و مردم عادی شده بود، عملکرد رأس هرم سیاسی بود. به‌طور معمول دست‌اندرکاران اصلی سیاست گرفتار فساد اخلاقی بودند و اگر خود چنین ویژگی‌هایی نداشتند، اطرافیان و زیردستانشان به آن مبادرت می‌ورزیدند. رسوایی اخلاقی اتابک «حاجی‌شاه» آخرین حاکم سلسله اتابکان یزد و تعرض او به «پسری خوب‌صورت»، باعث به راه افتادن بلوایی بزرگ و پایان یافتن عمر این سلسله توسط امیر مبارزالدین محمد شد (کتبی، ۱۳۶۴: ۱۳۹)؛ همچنین ماجرای دل بستن سلطان ابوسعید ایلخانی به «بغدادخاتون» همسر شیخ حسن ایلکانی و در نهایت طلاق اجباری این زن و ازدواج با ابوسعید (ابن بطوطه، ۱۳۴۸: ۲۴۸/۱)؛ و یا طلبیدن نوامیس مردم در سبزواری توسط مأموران مغول و شعله‌ور شدن قیام سربداران (خوافی، [بی‌تا]: ۵۰)، نمونه‌هایی از رخدادهای معروف این قرن است که فضای اخلاقی جامعه ایران را انعکاس می‌دهد. بر همین اساس، عبید زاکانی در رساله مستقلی که با عنوان «ریش‌نامه» ترتیب داده، به شدت از انحرافات اخلاقی و شهوت‌رانی سران سیاسی جامعه انتقاد کرده است؛ زیرا به زعم او، افراد تا زمانی که بدون مو و خوب‌روی بودند، مورد لطف و توجه آنها بودند و هنگامی که مو بر

چهره‌شان می‌روید، طرد می‌شدند (ن.ک. زاکانی، [بی‌تا]: ۱۹۰-۲۰۲). این مسئله به کارگزاران پایین‌مرتب نظیر قضات سرایت کرد و آنها با دیدن وضعیت موجود، خود را همانند آن کردند. شرایط ناپایدار سیاست و فساد اخلاقی گسترده که بر بیشتر اقشار جامعه سایه انداخته بود، این امکان را برای قاضیان فراهم کرد تا آزادانه‌تر به انجام مفاسد اخلاقی خود اقدام کنند و بدین ترتیب، با وجود آنکه آنها در زمره دست‌اندرکاران دین و اخلاق به شمار می‌آمدند، اصول آن را کنار نهادند و به لذایزشان توجه کردند.

نتیجه‌گیری

جامعه ایران در قرن هشتم به لحاظ سیاسی جامعه‌ای ناپایدار بوده است که تحت تأثیر عوامل فوری و پیش‌بینی‌ناپذیر، در معرض تغییرات مکرر سیاسی قرار داشت. در این زمان، جریان سیاسی از روال طبیعی خارج شده بود و حوادث بی‌ثبات‌کننده زیادی به وقوع پیوست. شاعران این قرن به شکل‌های گوناگون جنبه‌های مختلف ناپایداری، نظیر خشونت، ناامنی، خرابی سکونتگاه‌های انسانی، فقر و قحطی را نشان داده‌اند. از سوی دیگر، با دقت در دیوان آنها می‌توان دریافت که با بهم‌ریختگی نظم سیاسی در قرن هشتم، الگوی‌های اخلاقی گروه‌های اجتماعی از جمله قاضیان دستخوش تغییر شد و ضد ارزش‌ها پررنگ شدند.

نظام سیاسی ناپایدار باعث روی کار آمدن گروهی از قضات بی‌دانش و کنار رفتن قضات خردمند شد؛ زیرا با حاکم شدن این شرایط، عقل و عدالت اجتماعی جایگاهی نداشت و زور شمشیر حرف اول را می‌زد. زمانی که جامعه‌ای به این معضل گرفتار شود، شایستگی و صلاحیت قضات برای منصب قضاوت از اعتبار می‌افتد و کارگزارانی همسو با حاکمیت روی کار می‌آیند تا در راستای منافع آنها عمل کنند. بر این اساس، در این قرن نیز بی‌خردی رأس هرم سیاسی، به قاعده هرم سرایت کرد و موجب شد تا گروهی از قضات روی کار آیند که از امور شرع آگاهی چندانی نداشتند و از کیفیت لازم برخوردار نبودند.

از طرف دیگر، هرج و مرج سیاسی قرن هشتم باعث شد تا قاضیان با توجه به جایگاه شغلی‌شان، دست به رشوه‌خواری بزنند. قضات که جابه‌جایی‌های مکرر سیاسی و نبود امنیت شغلی را به چشم می‌دیدند، در دوره تصدی خویش از فرصت استفاده می‌کردند و هرچه بیشتر به تقویت پایگاه اقتصادی‌شان می‌پرداختند. آنها در این شرایط، به عقل و دین و وجدان خود متکی نبودند، بلکه در خدمت غرایزشان بودند. برای قضات مشروع و نامشروع بودن مالی که به دست می‌آوردند مورد توجه نبود؛ زیرا موضوع بسیار مهم معیشت در این وضعیت نابسامان، فکر کردن به راه‌های ارتزاق سالم را بر آنها می‌بست. آنان با دیدن هرج و مرج‌های

گسترده، به این مسئله پی برده بودند که باید به معیارهایی تن دهند که مورد تأیید نهاد سیاست است. این مطلب نشان می‌دهد که سیاست با تزریق خود در قاضیان و شکل دادن معیارهایی که قاضیان براساس آنها زندگی کردن را می‌آموختند، رفتار آنان را به هیئت مورد نظر خود درمی‌آورد.

علاوه بر این، به ریاکاری قاضیان در قرن هشتم اشاره شده است. با بهم‌ریختگی نظم سیاسی و چندکانونی بودن قدرت، رفتار قضات چندرنگ شده بود و منفعت آنها رفتارهایشان را شکل می‌داد. آنها برای حفظ خود در مناسبات موجود و دستیابی به منبع یا منابع ارتزاق، باید خود را همسو با جریان حاکم در جامعه نشان می‌دادند و اراده و اختیار و علایق شخصی‌شان را به کنار می‌نهادند و به شخصیت‌هایی منفعل تبدیل می‌شدند. با توجه به این شرایط، برای آنها ضرورت داشت که خود را در هر موقعیت تعاملی خاص، در سلسله‌مراتب منزلتی مناسب با آن موقعیت قرار دهند؛ یعنی به دنبال تغییر هر موقعیت، بتوانند خود را از نو تعریف یا بازتعریف کنند. شخصیت قضات این قرن در چنین فضایی رشد پیدا کرده بود و آنها طی زندگی آموخته بودند که چگونه خود را با چنان محیطی تطبیق دهند تا نیازهایشان برطرف شود و از محرومیت نجات یابند. همچنین وقتی که قضات شیوع این رفتار را در گروه‌های دیگر نظیر صوفیان، زاهدان، محتسبان، واعظان و فقها می‌دیدند، بیشتر از همیشه هم‌رنگ جامعه می‌شدند و به همین دلیل جامعه ایران در قرن هشتم، به وضعیت «تضاد هنجاری» دچار شد که از یک سو، گروه‌های اجتماعی در ظاهر خود را موجه نشان می‌دادند و از سوی دیگر، در خلوت دست به اعمالی متضاد «آن کار دیگر» می‌زدند.

فساد اخلاقی که در قرن هشتم در رأس هرم سیاسی رواج داشت، بر گروه‌های زیردست همچون قاضیان اثر گذاشت. قضات با در نظر گرفتن شرایط بی‌ثبات سیاست که نظارت و کنترلی بر صاحبان نقش‌ها وجود نداشت و همچنین انحطاط اخلاقی بیشتر اقشار جامعه، با وجود آنکه نمایندگان دین بودند، از موقعیت شغلی خود سوءاستفاده می‌کردند و به فسادهای اخلاقی نظیر زن‌بارگی و غلام‌بارگی دچار می‌شدند. به‌طور معمول وقتی در جامعه‌ای ارزش‌های اخلاقی که به عنوان ارزش‌های حیاتی شناخته می‌شوند، از سوی عوامل خارجی (سیاسی) مورد تهدید قرار گیرد، انحرافات اخلاقی دوچندان می‌شود.

منابع و مأخذ

- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۴۸)، *تحریر تاریخ و صاف*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن بطوطه، محمد بن عبدالله (۱۳۴۸)، *سفرنامه*، ترجمه محمدعلی موحد، ج ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اوحدی مراغه‌ای، رکن‌الدین (۱۳۶۲)، *دیوان کامل اوحدی مراغه‌ای*، تصحیح امیراحمد اشرفی، تهران: پیشرو.
- (۱۳۴۰)، *کلیات اوحدی اصفهانی معروف به مراغی*، تصحیح سعید نفیسی، تهران: امیرکبیر.
- بخاراچی، ناصر (۱۳۵۳)، *دیوان اشعار ناصر بخاراچی (از سخنوران قرن هشتم هجری)*، تصحیح مهدی درخشان، [بی‌جا]: بنیاد نیکوکاری نوریانی.
- تبریزی، همام (۱۳۵۱)، *دیوان همام تبریزی*، تصحیح رشید عیوضی، تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- تتوی، قاضی احمد و آصف‌خان قزوینی (۱۳۸۲)، *تاریخ الفی*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، ج ۷، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- جوینی، عطاءالملک (۱۳۵۳)، *تاریخ جهانگشای جوینی*، تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
- چلبی، مسعود (۱۳۸۹)، *جامعه‌شناسی نظم*، تهران: نشر نی.
- حافظ‌ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۸۰)، *زبدۃ التواریخ*، تصحیح سید کمال حاج سیدجوادی، ج ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۷)، *دیوان حافظ*، تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: اساطیر.
- حسنی، عطاء‌الله (۱۳۹۴)، *ادبیات تاریخ‌نگار: خداوندان و مردمان*، تهران: آبادبوم.
- خجندی، کمال‌الدین (۱۳۳۷)، *دیوان کمال‌الدین مسعود خجندی*، تصحیح عزیز دولت‌آبادی، تهران: کتابفروشی تهران.
- خواجوی کرمانی (۱۳۶۹)، *دیوان اشعار خواجوی کرمانی*، تصحیح احمد سهیلی، تهران: پازنگ.
- خوفی، فصیح [بی‌تا]، *مجمعل فصیحی*، تصحیح محمود فرخ، مشهد: کتابفروشی باستان.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۳۳)، *تاریخ حبیب‌السیر*، ج ۳، تهران: کتابخانه خیام.
- دشتی، علی (۱۳۵۲)، *کاخ ابداع*، تهران: جاویدان.
- دهلوی، امیرخسرو (۱۳۴۳)، *دیوان کامل*، تهران: جاویدان.
- زاکانی، عبید (۱۳۷۴)، *اخلاق‌الاشرف*، تصحیح علی اصغر حلبی، تهران: اساطیر.
- [بی‌تا]، *کلیات عبید زاکانی (شامل قصاید، غزلیات، قطعات، رباعیات و مثنویات)*، تهران: کتابفروشی زوار.
- ساوجی، سلمان (۱۳۷۱)، *دیوان سلمان ساوجی*، تصحیح ابوالقاسم حالت، تهران: سلسله نشریات ما.

۱۸۲ / تأثیر ناپایداری سیاسی بر مفاسد اجتماعی قاضیان ایران در ... / محسن لطف‌آبادی و ...

- (۱۳۸۹)، کلیات سلمان ساوجی، تصحیح عباس وفایی، تهران: سخن.
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین (۱۳۸۵)، کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: هرمس.
- سمرقندی، دولت‌شاه (۱۳۱۸)، تذکره الشعراء، به کوشش ادوارد براون، لیدن: بریل.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۷۲)، مطلع سعدین و مجمع بحرین، تصحیح عبدالحسین نوایی، ج ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شفق، اسماعیل (۱۳۸۰)، «نگاهی به مداخل ابن‌یمین»، مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت ابن‌یمین، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹)، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، تهران: فردوس.
- طبیب شیرازی، جلال (۱۳۸۹)، دیوان جلال طبیب شیرازی، تصحیح نصرالله پورجوادی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- عضد یزدی، جلال (۱۳۸۹)، دیوان عضد (سراینده ناشناخته سده هشتم قمری)، تصحیح علیرضا قوجه‌زاده، تهران: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- فرغانی، سیف‌الدین محمد (۱۳۶۴)، دیوان سیف‌الدین محمد فرغانی، تصحیح ذبیح‌الله صفا، تهران: فردوسی.
- فریومدی، ابن‌یمین [بی‌تا]، دیوان اشعار ابن‌یمین فریومدی، تصحیح حسینعلی باستانی‌راد، [بی‌جا]: کتابخانه سنایی.
- فقیه کرمانی، عمادالدین (۱۳۴۸)، دیوان قصاید و غزلیات خواجه عمادالدین فقیه کرمانی، تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ، تهران: [بی‌نا].
- (۱۳۷۴)، طریقت‌نامه، تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ، تهران: اساطیر.
- قاشانی، عبدالله بن محمد (۱۳۴۸)، تاریخ اولجاتیو، به کوشش مهین همبلی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کتبی، محمود (۱۳۶۴)، تاریخ آل مظفر، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- کرمانی، خواجه (۱۳۶۹)، دیوان اشعار خواجه کرمانی، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران: پارنگ.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۹۰)، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد ا. نیکلسون، تهران: هرمس.
- میرحسینی هروی (۱۳۵۲)، طرب المجالس، به اهتمام علیرضا مجیدزاده، مشهد: کتابفروشی باستان.
- نخجوانی، هندوشاه (۱۳۴۳ش/۱۹۶۴م)، دستور الکاتب فی تعیین المراتب، تصحیح عبدالکریم علیزاده، ج ۱، آکادمی علوم شوروی.
- هدایت، رضاقلی خان [بی‌تا]، مجمع الفصحاء، تهران: امیرکبیر.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۵۸)، تاریخ مبارک غازانی، به کوشش کارل یان، [بی‌جا]: اوقاف گیب.
- (۱۳۶۲)، جامع‌التواریخ، ج ۲، تهران: اقبال.

List of sources with English handwriting

- 'aḍud Yazdī, Jalāl (2010). Dīwāni 'aḍud (Surāyandihi Nāshinākhtihī Sadihi 8q). Taṣḥīḥi 'alī Riḍā Qūjihzādih. Tihṙān: Markazi Asnādi Majlisi Shuwrāyi Islāmī.
- Āyatī, 'abd al-Muḥammad (1969). Taḥrīri Tārīkhi Wuṣāf. Tihṙān: Bunyādi Farhangi Irān.
- Bukhārā'ī, Nāṣir (1974). Dīwāni Ash'āri Nāṣir Bukhārā'ī (az Sukhanwarāni Qarni Hashtumi Hijri). Taṣḥīḥi Mihdi Dirakhshān. Bījā: Bunyādi Nīkūkārīyi Nūryāni.
- Chalabī, Mas'ūd (2010). Jāmi' ihshināsiyi Nazm. Tihṙān: Niy.
- Dashtī, 'alī (1973). Kākhi Ibdā'. Tihṙān: Jāwīdān.
- Dihlawī, Amīr Khusru (1964). Dīwāni Kāmil. Tihṙān: Jāwīdān.
- Faqīh Kirmānī, 'imād al-Dīn (1969). Dīwāni Qaṣāyid wa Ghazalīyāti Khājīh 'imād al-Dīn Faqīh Kirmānī. Taṣḥīḥi Rukn al-Dīn Humāyūn Farrukh. Tihṙān: Bīnā.
- Faqīh Kirmānī, 'imād al-Dīn (1995). Ṭarīqatnāmih. Taṣḥīḥi Rukn al-Dīn Humāyūn Farrukh. Tihṙān: Asāṭīr.
- Faryūmadī, Ibn Yamīn (Bītā). Dīwāni Ash'āri Ibn Yamīn Faryūmadī. Taṣḥīḥi Ḥusiyn 'alī Bāstānīrād. Bījā: Kitābkhānihi Sanāyi.
- Furghānī, Siyf al-Dīn Muḥammad (1975). Dīwāni Siyf al-Dīn Muḥammad Furghānī. Taṣḥīḥi Dhabīḥullāhi Ṣafā. Tihṙān: Firduwsī.
- Ḥāfiz Shīrāzī, Shams al-Dīn Muḥammad (2008). Dīwāni Ḥāfiz. Taṣḥīḥi Muḥammad Qazwīnī wa Qāsim Ghanī. Tihṙān: Asāṭīr.
- Hamidānī, Rashīd al-Dīn Faḍlullāh (1979). Tārīkhi Mubārak Ghāzānī. Bih Kūshish Kārī Yān. Bījā: Uwqāt Gīb.
- Hamidānī, Rashīd al-Dīn Faḍlullāh (1983). Jāmi' al-Tawārīkh. Tihṙān: Iqbāl.
- Ḥasanī, 'aṭā'ullāh (2015). Adabīyāti Tārīkhniḡār: Khudāwandān wa Mardumān. Tihṙān: ābādbūm.
- Hidāyat, Riḍā Qulī Khān (Bītā). Majma' al-Fuṣḥā'. Tihṙān: Amīr Kabīr.
- Ibn Baṭūṭīh, Muḥammad Ibn 'abdullāh (1969). Safarnāmihi Ibn Baṭūṭīh (Riḥlat Ibn Baṭūṭīh). Tarjumihī Muḥammad 'alī Muwahīd. Tihṙān: Bungāhi Tarjumih wa Nashri Kitāb.
- Juwīnī, 'aṭā'mulk (1974). Tārīkhi Jahāngushāyi Juwīnī. Taṣḥīḥi Muḥammad Qazwīnī. Tihṙān: Dunyāyi Kitāb.
- Khāndmīr, Ghīyāth al-Dīn (1954). Tārīkhi Ḥabīb al-Sīyar. Tihṙān: Kitābkhānihi Khayyām.
- Khawāfī, Faṣīḥ (Bītā). Mujmal Faṣīḥī. Bih Taṣḥīḥi Maḥmūd Farrukh. Mashhad: Kitābfulūshīyi Bāstān.
- Khujandī, Kamal al-Dīn (1958). Dīwāni Kamal al-Dīn Mas'ūd Khujandī. Taṣḥīḥi 'azīz Dulatābādī. Tihṙān: Kitābfulūshī Tihṙān.
- Kirmānī, Khājū (1990). Dīwāni Ash'āri Khājū Kirmānī. Taṣḥīḥi Aḥmad Suhilī Khānsārī. Tihṙān: Pāzhang.
- Kutubī, Maḥmūd (1985). Tārīkhi Āli Muẓaffar. Bih Kūshishi 'abd al-Ḥusiyn Nawāyī. Tihṙān: Amīr Kabīr.
- Mīrḥusiynī Hirawī (1963). Ṭarab al-Majālis. Bih Ihtimāmi 'alī Riḍā Majīdzādih. Mashhad: Kitābfulūshīyi Bāstān.
- Muwlawī, Jalāl al-Dīn Muḥammad (2011). Mathnawī Ma'nawī. Taṣḥīḥi Riynuld A.Nīkilsun. Tihṙān: Hirmis.
- Nakhjawānī, Hindūshāh (1964). Dastūr al-Kātib Fi Ta'yīn al-Marātib. Taṣḥīḥi 'abd al-Karīm 'alīzādih. Ākādimīyi 'ulūmi Shuwrāwī.
- Qāshānī, 'abdullāh Ibn Muḥammad (1969). Tārīkhi Uljāyū. Bih Kūshishi Mahīn Hambalī. Tihṙān: Bungāhi Tarjumih wa Nashri Kitāb.
- Sa'dī Shīrāzī, Muṣliḥ al-Dīn (2006). Kullīyāti Sa'dī. Taṣḥīḥi Muḥammad 'alī Furūghī. Tihṙān: Hirmis.

- Şafā, Dhabīhullāh (1990). Tārīkhi Adabīyāt dar Īrān. Tīhrān: Firduws.
- Samarqandī, Dulatshāh (1939). Tadhkirat al-Shu‘arā. Bih Kūshishi Idwārd Birawn. Liydin: Biriyl.
- Samarqandī, Kamāl al-Dīn ‘abd al-Razzāq (1993). Maṭla‘i Sa‘diyn wa Majma‘i Bahriyn. Taṣhīḥ ‘abd al-Ḥusiyin Nawāyī. Tīhrān: Mu‘assisihi Muṭālī‘āt wa Taḥqīqāti Farhangī.
- Sāwujī, Salmān (1992). Dīwānī Salmān Sāwujī. Bih Taṣhīḥ Abū al-Qāsim Ḥālat. Tīhrān: Sīlsilihi Nashriyāti Mā.
- Sāwujī, Salmān (2010). Kulliyāti Salmān Sāwujī. Taṣhīḥi ‘abbās Wafāyī. Tīhrān: Sukhan.
- Shafaq, Ismā‘īl (2001). “Nigāhī bih Madāyih Ibn Yamīn.” Majmū‘ih Maqālāti Kungirihyi Buzurgdāshī Ibn Yamīn. Tīhrān: Anjumani Āthār wa Mafākhirī Farhangī.
- Ṭabīb Shīrāzī, Jalāl (2010). Dīwānī Jalāl Ṭabīb Shīrāzī. Taṣhīḥi Naṣrullāh Pūrijawādī. Tīhrān: Farhangistāni Zabān wa Adabi Fārsī.
- Tabrīzī, Hamām (1972). Dīwānī Hamāmi Tabrīzī. Taṣhīḥi Rashīd ‘iywādī. Tabrīz: Mu‘assisihi Tārīkh wa Farhangī Īrān.
- Tatawī, Qādī Aḥmad wa āṣif Khāni Qazwīnī (2003). Tārīkhi Alfī. Bih Taṣhīḥ Ghulām Riḍā Ṭabāṭabāyī Majd. Tīhrān: Intishārāti ‘ilmī wa Fahangī.
- Uwhādī Marāghihyī, Rukn al-Dīn (1983). Dīwānī Kāmili Uwhādī Marāghihyī. Taṣhīḥi Amīr Aḥmad Ashrafī. Tīhrān: Pīshru.
- Uwhādī Marāghihyī, Rukn al-Dīn (1961). Kulliyāti Wuḥādī Iṣfahānī Ma‘rūf bih Marāghī. Taṣhīḥi Sa‘īd Nafīsī. Tīhrān: Amīr Kabīr.
- Zākānī, ‘ubiyd (1995). Akhlāq al-Ishrāf. Taṣhīḥi ‘alī Aṣghar Ḥalabī. Tīhrān: Asāfir.
- Zākānī, ‘ubiyd (Bītā). Kulliyāti ‘ubiyd Zākānī (Shāmili Qaṣāyid, Ghazaliyāt, Qaṭa‘āt, Rubā‘iyāt wa Mathnawīyāt). Tīhrān: Kitābfurūshīyi Zuwwār.

**The Influence of Political Instability on the Social Corruptions of Iranian
Judges in 14th Century, Based on Poetry¹**

Mohsen Lotfabadi²
Allahyar Khal'atbari³
Ataollah Hassani⁴

Received: 2018.05.19
Accepted: 2019.02.23

Abstract

Adjudication and Judiciary branch are one of the important institution in medieval history of Iran, especially in 14th century. Main task of the judiciary was review and settlement of people's disputes according to Islamic jurisprudence, and appointments and removals in religious affairs. Duty of Judges alongside with governors was establishment of justice in society. In 14th century, Iran due to Moghol's invasion, had no appropriate social and political conditions. In this Century, Local dynasties throughout Iran, were fighting against each other and created insecure situation. Economic infrastructures was broken down and moral and social abnormalities were increasing. We, in this research by causal approach, seek to find what were effects of political instability on social corruptions of judiciary in 14th Century? Findings of this research shows that insecurity had caused social contrast, retrogradation, and moral deviation among the judges. The political instability, induced in more social corruptions of judges and as we will see later, this led to appointment of illiterate, bribe taker, hypocrite and immoral judges.

Keyword: Political Instability, Iran, 14th Century, Judge, Poetic literature

1. DOI: 10.22051/hii.2019.19949.1625

2. PhD of History, Shahid Beheshti University, (Corresponding Author).

Email: mohsenlotfabadi@yahoo.com

3. Professor, Department of History, Shahid Beheshti University.

Email: allahyarkhalatbari@gmail.com

4. Associate Professor, Department of History, Shahid Beheshti University.

Email: a-hasani5@sbu.ac.ir

